

و در ذی قعدة این سال بعد از تعیین اتکه خان بجانب پنجاب
 خواجه عبد المجید هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده
 بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب
 اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان
 بودند بنابر مصلحتی باصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و مقدم
 خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهرزاده تردی بیگخان
 که آخر شجاعت خان شد در منزل لودهیانه آمده ملازمت کرد و
 خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرفراز گشت و سر دخل
 الولی و خرج الولی بظهور پیوست و همدرین منزل خبر فتح
 اتکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سواک رسید و اسیران را
 مقید در نظر آورده بزندان سپردند و ولی بیگ که زخمهای کاری
 داشت از زندان بزندان جاردان رفت و مرش را بدلهلی فرستادند
 و حسین خان را بخسرپوره او ملک محمد خان ولد مهدی قاسم خان
 سپرده آخر تربیت فرمودند و پیتالی را که قصبه ایست در کنار آب
 گنگ و مواد و منشاء میر خسرو عالیہ الرحمة است بجاگیر او نامزد
 گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جانی است
 منبع بس محکم در کوه کوشمالی بر کنار آب بدها و حکومت انجا
 براجہ گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهی
 نزدیک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلایر که جوانی
 بسیار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکه افتاد
 چون سر او را جدا کرده تهنیت گویان نزد خانخانان بردند روپاکی
 بر چشم نهاده و یاد حسن خدمات او را کرده بهای های بلند

گریسته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب شامت
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را تقویت میدادند غم مسلمانانها دامن گیر او شده و
ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة
استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت و کیلان بر جای تا آنکه
منعم خان با معدودی چند بی تماشای درانجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای او معفو
گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان در منزل خود
برده تمامی سرپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از دو روز
خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و
جنس ذخیره که ترکان آنرا چندوغ میگویند دادند و حاجی
محمد خان سیدستانی را به بدوقی او نامزد کرده ازانجا بسمت
دهلی کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و هتین و تسعمائة (۹۶۸)
بدهلی نزول اجلال واقع شد و بکشتی نشسته در دوازدهم ربیع الثانی
بدار الخلافت آگه رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشه دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغییری در بشوه روی نمود حاجی محمد خان در بدیهه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم

هر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود * بسخن زنگ دل زد و ده شود

بس گره کاید از زمانه بکار * که نماید کشادش دشوار

ناگه از شیوه سخن رانی * نهد آن کار رو بآسانی

در زمانی که به پتن گجرات رسید موسی خان. فولادی حاکم پتن

و حاجی خان الوری^{۱۲۱} مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهمانی

پرداخته و روزی در حوضی سهنص لنگ نام میر میکرد که مبارک

خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان

حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام

که خانخانان از کشتی فرود می آمد با جمعی از ارباش بیهانته

ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانید و این

تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام * در راه شهید گشت نایافته کام

تاریخ شهادتش ز دل پر میدم * گفتا که شهید شد محمد بیرام

و فقیر بجهت تعمیه یافتم

گفت گل گلشن خوبی نمازد

* قطعه *

از ساعتر زمانه که نوشید شربتی
 کن نوش جانگزایی تراز هم نیامد است
 گیتی تراز حادثه ایمن کجا کند
 کوراز حادثات امان هم نیامد است
 دزدیست نقب زن فلک اندر سرای عمر
 آری بهره قامت او خم نیامد است
 آسودگی مجوی که کس را بزیر چرخ
 امباب این مراد فراهم نیامد است
 در جامه کبود فلک پین و پس بدان
 کین چرخ جز مراچه ماتم نیامد است
 باخستگی بساز که مارا ز روزگار
 زخم آمده است حاصل و مرهم نیامد است
 خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
 کوراز دور قاعده محکم نیامد است

خان خاندان همیشه رقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ
 رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از
 قال الله و قال الرسول بود رزی در سیکری بدیدن درویشی گوشه
 نشین رفت و از معنی این آیت تُعْزَمُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ پرسید
 چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان خاندان خود گفت
 تُعْزَمُ مِنْ تَشَاءُ بِالْقَنَاعَةِ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِالْهَوَالِ وَ نَمَازُ جَمْعَةٍ وَ

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمه چند بیشتر از دیگر اصحاب بیغزای و میان حاتم سنبلی نیز در همان تاریخ از عالم در گذشت و رخنه در دین افتاد که صورت العلماء قلمه فی الدین • و عِنْدَ مَلِکِ مُقَدَّرٍ * تاریخ یافتند

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان حاکم مالوه بافیلان و حشم بسیار در هفت گروهی سارنگ پور باستقبال ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده صحاربه نمود و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به غنیمت افتاد روزیکه این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و اسیران را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خون های ایشان سطل میل روان شد و پیر محمد خان خندان بطنزمی گفت که این مقتول چه بلا گردن قوی داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بنیدان الرب که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش حکم قرب و خیار و گذرنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهر علی خان بیگ سلدوز اشدای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و امر نیامده است او از غم دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ و مادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجینها پنهان کرده بجانب

اجین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست گرفته پدشواز بر آمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین کوشمن پیغمبر است

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه کرده شد و راست آمد انکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالكلام تزندق - و علماء الكلام زنادقة علی ای مذهب كانوا - نعوذ بالله من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یشع و بطن لا یشبع - و انهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر و سایر اشیای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) از آگره ایلغار نموده بهارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک پیای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چنهار قایم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بچونپور آمده بود باتفاق ابراهیم خان اوزبک و سچنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجه این سال در آگره نزول اجلال واقع شد و در آخر این سال بتقریب مطنه سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته و مهمانی عبد الله خان اوزبک حاکم انجا

بدرجه قبول افتاده بکرة تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از
 چون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
 فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ و خلعت سرفرازی
 یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ آن
 قضیه بزیدتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح خیر
 و در هفدهم ذی حجه این سال در آگرة نزول اجلال واقع شد و هم در سده
 ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوی مولانا سعید مدرس
 متبحر روزگار از ماوراء النهر آمد و بتقریب ناتوان بیدنی ابتدای زمان
 در هندومتان فتوانست بود

همای گو مگن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابوالمعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
 فقاہت بانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و
 ارشاد بود و بعد از ادای صلوات خمسہ بذکر جہر ارة التزام داشت
 تشریف آورد و جامع این «مفتخب چند سبق از اول شرح وقایہ
 تیمنا و تبرگا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیز بجهة
 تدمن سبق پیش ایشان ساخت الحق عجب عزیزى متبرک بود
 رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه تسع و ستین تسعمایه (۹۶۹)
 بعزم زیادت مرقد متبرکه قطب المشایخ و الولا خواجه
 معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز متوجه شدند و انعامات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبه سانبهر که نمکزاریهست مشهور راجه پهاره مل حاکم انبیر با والدش رای بهگوان داس به ملازمت رسید و صبیحۀ رضیۀ خود را در سلك ازدواج محترمه منظوم ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگیر داشت بر سر قلعه میرته به بیست گروهی اجمیر که در تصرف جیمیل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بیای تخت رسیدند میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمیل از آنجا بدر آمد و دیو داس نامی از سپاهیان جیمیل وقت بر آمدن با جمعی عظیم آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجه شهادت رسانیده خود نیز بآتش ابدی رفت و در بیست کس از راجپوتان نامی او بجهنم رفتند و قلعه باتفاق شاه بدائخان و پسرش عبدالمطلب خان و دیگر امرا مفتوح گشت

همدرین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده بر سر برهان پور برد و بیجاگزه را که قلعه مستحکم است قهرا و عنوة بکشاکش و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و توره چندگزیرا کار فرموده بتخصیری از خود راضی نشد و سکن شهر برهان پور و اسیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نریده گذشته و عربده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفًا صفًا و دکا دکا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر يك از سرای و خان مان
 هرچه بود از نقد و جنس اندر نهان و آشکار
 تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطیب
 طاق بر کردند از مسجد چو قندیل از منار

و زمانیکه سردمش همه باولجه رفته دور ترک شده بودند باز
 بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر
 زمینداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
 را بجانب هندو کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا امپ
 در آب نریده انداخت از قضا قطار شتری که میگذشت بر او پیش
 خورد و از راه آب با تش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و امیران
 کار خود کرد

بقرس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
 که هرگز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
 چو بیزن درچه افگندی مخسپ افراسیاب آسا
 که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دزان ملک از حیز امکان بیرون
 دیده آیه فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته
 آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد
 الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرخودی و دیگران
 آن ولایت را در قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چند گاه در چیتور و دیپور
 پناه برانادی سنگه برده میگشت و چند گاه در گجرات ماند تا
 بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرسد • که مانند از جفای تبرزن درمت
و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای کومکي بجاگیر
ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگي محمد صالح هروی بدیگره خواجه عبد الله
مروارید وزیر مشهور بعهدۀ صدارت منصوب گردید اما استقلال
چندانى در انعام و دادن اوقاف و زمین مدد معاش نداشت و حکم
حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه ظهاسب
مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه
بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی
واعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنگه انعام و اسب و خلعت
و رای آنچه امرا مهمانی و انسانیّت کردند باو بخشیدند و بانحرف
و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاريخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین
و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب
آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور
تقرب تقرب حسد و کالت که از ما هم اتکه کشیده باو داده بودند
باغواي مدغم خان و شهاب الدین احمد خان و چندى دیگر از
حاکمان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان و خرامان
رفته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته
بر آمده پرسیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسزا رسیده و اورا دمت و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند
 چون رمقی داشت باز مثنی می فرمودند که بیدارند اتفاقاً ادهم خان
 پیش از اعظم خان بیدار بود زیر خاک پنهان شد و آن فتنه فرو
 مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعمیه
 رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی راست بر است است و اول یکی زیاده و دیگری گفته
 خان اعظم سپاه اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
 بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دار چشید
 کاش سال دگر شهید شدی * که شدی سال فوت خان شهید
 و آتش روز چهارم ادهم خان را داده ماهم آنکه نیز از غصه ملحق به پسر شد
 و درین سال والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه الله بتاریخ بیست
 و هفتم رجب المرجب در آگره بزحمت اسهال کبدی رخت هستی
 از عالم فانی بملک جاودانی بست و نعش او در بسار برده مدفون
 ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
 آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
 چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
 تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ پنجه سنبل
 باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
 مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقی وصال
 یافتند و این تاریخ یافته شد

کمال الحق و الدین شیخ پنجم * که آمد جدت فردوس جایش
 ز روی تعمیه تاریخ فوتش * شود حاصل ز نام دل کشایش
 و دیگر یافته که * درویش دانشمند * رحمة الله علیه و درین سال منعم
 خان خانخانان و محمد قاسم خان میربحر بتقریب اینکه در اغوی
 و انسان ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
 پویه بسیر کشتی رفته و نماز شامی در آنجا باتفاق بعضی زمینداران
 مفلوک با دوسه سوار بقصد روپرو بجواره در دامن کوه و از آنجا
 باندازه کابل که غنی خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود برآمده
 راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه هروت از میان دو آب که جایگیر
 میرمحمد منشی بود رسیدند قاسم علی خان اسپ جلاب
 سیستانی خرمیرتی شقاران پرگنه در جنگلی از طریق وضع
 ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعی از او باش و اعوان رفته
 هر دو را بر بسته بکسان میدید محمود بارهه که در آن جوار بودند
 خبر کرد و میدید محمد جمعی از فرزندان و خویشان خود همراه
 ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگرة فرستاد و شاهنشاه
 جمعی از اهل دخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آورند و
 باز منصب و کالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار
 یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمان را صورت میداد
 و درین سال میرمحمد خان آنکه المخاطب بخان کلان بکومک
 کمال خان کهکری با جمعیت بسیار در ولایت کهکریان رفته و بعد از

جنگ سلطان آدم عمومی کمالخان را که سبق ذکر یافت امیر ساخته
و پسرش لشکری نامی بکشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را بکمال
خان سپرده در آگرة بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمی
عالی فرمودند خان کلان قصیده که در زعم خود غرآ گفته بود
بمخبر اسرار اعیان افاضل و اکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
مصراع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آدمم فتح کهکرة کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهی توجه تمام
باستماع آن قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فریاد
زده گفت که خانم دیگر آدمیم بخوانید چرا که نامرادان دیگر هم
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقهه بقفا افتادند
و خان کلان دستار بر زمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
است که عبد الملک خان مجمع نگین خود را چنبدین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی

پس الف لامی درو اندرون کنی

و ملا شیری شاعر هندی مشهور قصیده مدح و قدح دارد بنام او
و این بیت از آن جمله است .

اگر کوار بیاید مقابل تو گریز * که صاحبی و مقابل نمی شوی بکوار
و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

نسفی از پیش خان زمان باگرا آمده اشغال بدرس علوم نمود
و مدرسه از خمس ساخت و * مدرسه خمس * تاریخ آن یافتند و بحسب
زفت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه

و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم در فرصت
اندک نشانه تیرنصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب
گردانیده بود بجهت بد سلوکی ذاتی او پسر خود غنی خان را ازینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
خان قوچین را که از اعیان امرامت بی تقریب بسته باز بدست
او مقید شد و تازیانه * ع *

هر آن شربت که نوشانی بنوشی

خورده و چون بصد حیل از بند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند
نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده
از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
میرزا محمد حکیم والد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ آنکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میرزا کامران اورا کور ساخته بود و پسرش ابوالفتح بیگ قلعه
کابل را بر روی غنی خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و
بتقریب عقوق پدر راه روی نیافته شو تقری (؟) و آواره در جونپور
میگشت تا از ننگ و جود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر فائز ملک بودند بستم شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولی اتمه تاب نیاروده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میروفت که ناگاه نوکران میرزا او را نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولی بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابراین شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل با امرای چند فرستادند و ماه کوچک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و منعم خان با سایر امرای کومکي که مسجد قلینخان برلاس و حسن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی یافته و حشم بجملگی بباد داده باحالی که کس مبیند روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کبدک موری خور باز آمد قصاص از کبدک خواست
 پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
 تیر صیادی برو انداخت جاننش قبض کرد
 دور گردون هم برارد روزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکه معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور باغواهی میرزا شرف الدین حسین که دران

ایام از آگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
 بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عندتقریب مذکور شود انشاء الله
 تعالی سری بقتله کشیده هر جا دستی انداخته میگشت و اسماعیل
 قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب
 او نمودند تا شاه ابوالمعالی بقلعه نازنول آمد و دست اندازی
 بخزانه آنجا کرده و بر جمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر
 شدن برادرش خانزاده نامی که او را شاه لوندان نیز میگفتند در
 نواحی نازنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
 بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه
 کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلی برآمده اسکندر بیگ
 و احمد بیگ را که جدا از امر او شده بودند باتفاق نوکران ایشان
 بقتل رسانیده عرض داشتی مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران
 پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماء جوجک بیگم والده میرزا
 محمد حکیم فرستان و در عنوان این بیت نوشته بود که
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانۀ تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود
 گرفته باغواهی بعضی فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قراچه خان
 و غیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از
 شاه ولی بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجۀ شهادت

رسانید برادرش محمد قاسم کوه‌بر را مقید گردانید و چون جماعه عظیم بانندقام بیگم کمر بکین او بر بستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بردفع شاه ابوالمعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریص بر آمدن او نمود چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بچهار واسطه بحضرت

آنکه زحریت حق آگه است * خواجه احرار عبید الله است میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله ارواحهم از مکه معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت آگه آمد و به بد راهی حساد که صفحه جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری توهمی بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعی را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهت استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و او قلعه خالی احمد میرزا به تیرخان دیوانه سپرده بناگور شتافت و دیوانه قلعه را خالی گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابوالمعالی که از مکه معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابوالمعالی بر سر مردم حسین قلیخان که در حاجی پور بود رفته

و بآن راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیار و میرزا تا آن
 زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابوالمعالی از استماع
 خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده
 خود را بنارنول که میرگیسوشه دار انجا بود زد و او را بسته زری گرفت
 و کاری ساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت
 و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل
 قلیخان جدا شده بایلغار از عقب او در آمده رسیدند و جمعی
 از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هر دو سردار ملازم
 خود ساخته اعتماد تمام برانها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل هر دو
 که تا کجاش رسیده است پایگاه معلوم
 و لی ز باطنش ایمن مباش و غره مشو
 که خبث نفس نگرود بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلی نام را نزد شاه ابوالمعالی بتعجیل تمام فرستاده
 پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو
 سردار ماکر هر دو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف
 شاه ابوالمعالی از کمین گاه برآمد و ازین طرف دشمنان خانگی
 در آمده و این هر دو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمی
 ایشان از دیدن این حال چون دام و دد وحشی رسیده بهر جانبی
 گریزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهی آن زمان که در حوالی
 ستهراه بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه
 بجانب دهلی نهضت واقع شد و آنجا داعیه نسبت مصاهرت باعدیان

دهلی پیدا آمده توایل و خواجه سرایان از بهر انتخاب بذات
 البکر و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم
 در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بدده و لهره
 مخادیم آگره بود محملا آنکه یک کیلن بیوه شیخ بدده فاطمه نام اسمی
 بی مسماء از هوا و هوس و فضولی عیش که شوخ چشمی بار
 می آرک بجهت قرب جوار و وسیله مشاطگان به باقی خان برادر بزرگ
 ادهم خان متعه کرد و آن سفاح آخر منجر بنگاح شد و کیلن دیگر
 شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس سرور
 و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گریه عابد که در اول
 انوار سهدلی است راست آمد و این زن شوهر دار چون بغایت
 جمیله و در تمامی قبیله شکیله بی عدیله بود روزی نظر شاهنشاهی
 برو افتاد پیغام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدوارها
 دادند بنا بر آنکه توره پادشاهان مغول اینست که برزنی که
 بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد
 چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق
 خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعه خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

سه طلاق در گوشه دامن حلیده خود بست و در شهر بیدر از ملک
 دکن رفته غایب گشت و آن عقیقه داخل حرم محترم شد و
 فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی با کابر

دیگر آگره و دهلی نیز واقع شود تا نسبت مساوات در میان ایشان پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامی که شاهنشاهی سیرکنان نزدیک بمدرسه بیگم رسیدند کودک فولادنامی که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه معظمه او را گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری در کمان نهاده انداخت و پوست مال گذشته بخیز انجامید و این معنی را از تندیهای غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته ازان داعیه باز آمدند و آن مدبر را هرچند بعضی اسرا خواستند که تا زمان تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و سواره در قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره طی فرمودند

و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مایه (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعه شاه ابوالمعالی در کابل روی نمود و آنچنان بود که چون بعد از قضیه بیگم والده میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه پرنزک میرزا سلیمان در بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولی نعمت مشهور است جمعیت گران بر سر شاه ابوالمعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه گرفته در کناره آب غوربند آتش قتل را اشتعال داد و برانغار کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجای شد و شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را در مقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمذک جماعه شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابوالمعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک بدیه جاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم او را از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه سبعین و تسعمایه (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیح خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علی نام نوکری معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعیین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی بفتو نام غلام دیگر که بمسند عالی اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبدالمجید هروی باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعه شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتدای جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرغبات در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رسیدن روی نسو و ملا اسمعیل عطائی معمانی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه * بنده خدا شد * تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگه تحصیل علم رسمی

اشتغال داشت و شیخ با کرونفر تمام و جاهی مالا کلام در لباس
 فقر آمد و غلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت
 نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکنند دل ازان هوس
 برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره
 می آید و خلقی انبوه پیش و پس او را گرفته و از برای رت سلام
 خلائق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت
 راست نشستن در خانه زمین نداشت و با رجوع هشتاد سالگی
 طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشرة او ظاهر بود رحمه الله
 در بیستم ماه مبارک رمضان این سال چندمادری فقیر مرحومی
 مخدوم اشرف در بساور از عالم درگذشت و این خبر در بلده سندسوان
 از توابع سنبل شنیده و * فاضل جهان * تاریخ وفات او یافته شد و
 چون تعلیم جزئیات و بعضی از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق
 بسیار بر ذمه اهل علم داشت کفایت و محنت بسیار ازین واقعه
 روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر
 خسرو علیه الرحمة بیان آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من در ندم ماند
 دریای خون روان شد و در یتیم ماند

در عرض یک سال از عرض این احوال اختلال تمام در دل آسوده
 راه یافت و غم دنیا که ازان گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد
 و هر راه گرفت و سروقع فیها الی آشکارا شد و سخن والد مرحوم که
 بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در
 قید حیاتم و بعد از آنکه من نمانم خواهند دید که تو چه طور بی قید

خواهی زیست و پشت پابر دنیا و مافیها خواهی زد راست آمد
 ماتم کده شد جهان نهان چیست * ماتم زده چو من عیان کیست
 ماتم دو شد و غم دو افتاد * فریاد که ماتم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منی را * یک شعله بس است خرمندی را
 یک سر دو خمار بر نه گیرد * یک سینه دو بار بر نه گیرد
 درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلم شاهی اعتبار تمام
 در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتی و
 کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در
 خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجه تودرمل رسید و در زمان
 استیلای مام اکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
 سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحی این حدیث از
 کتاب نهج البلاغه که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و
 بعضی آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادی میدانند
 حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتی زمان علی الناس لا یقرب
 فیه الا الما جن و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا
 المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة
 علی الناس فعند ذلك ینکون السلطان بمشورة الذسوان وامارة الصبیان
 و تدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن پیش گذشته
 به بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا

و در سنه احدى و سبعین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مظفر علی تربتی
 خطاب خاننی یافته وکیل کل شد و * ظالم * تاریخ یافتند و در میان
 راجه و او هر روز منافسه در هر کلی و جزئی بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشی به از صفاهانی * گرچه صد بار سگ ز کاشی به
چنین تضمین کرد که

سگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکایت از راجه نزد شهنشاهی برده التماس تغیر او نموده
اند جواب داده اند که هر کدام شما در سرکار خود هندوئی دارید ما
هم هندوئی داشته باشیم چرا ازو بد باید بود و خیره سجع مهر
راجه را چنین یافته که

آنکه شد کار هند ازو مخذل * راجه راجهامت تودرمل
و درین سال قاضی لال را که از جمله آشنایان نیک و خوش طبعان
ظریف بود از قصبه برن طلبیده بتقریبی سیامت رسانیدند و
* قاضی لال * تاریخ او یافته شد و درین سال غازخان تنور از امرای
کبار عدلی که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هتیه رفته بود
در نواحی کره با جمعیتی انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاف
داد و در میدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازین فتح
گرفته بر سر ولایت کره کتذکه که هفتاد هزار دیه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دار الملک انجاست و قبل از ان پای تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمیر کرده سلطان هوشنگ
غوری بادشاه مالویست رفت و رانی درگارتی نام زنی صاحب
حسن و جمال در کمال رعنائی که حکومت آنجا داشت با بیست
هزار سوار و پیاده و هفصد پیل قوی هیکل آمده جنگی صعوب
نمود و دلوران بدشمار از جانبین بعد از کشتن و کوشش فوق الحد
و الغایت قالب را به پیغام تیر و تیغ بیدریغ تهی کردند و تیری

بر مقتل رانی برسید و رمقی مانده بود که اشارت بفیلبان خویش کرد تا کار او را بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز زندگی بد بختی از او باش او را به سلامت نگذاشت آری

هرگنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست * جهودی مرده میشوید چه پاکست و آصفخان از آنجا بر سر چورا گره رفت و پسر رانی مذکوره نیز بعد از مبارزه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دفاین بدست آصف خان و لشکریانش افتاد که عدد آنها جز آفریدگار یگانه نداند و آصف خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت به تحت الذری رفت

گرچه از مال و گندمی نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گزدمست و مالت مار و در دوازدهم ذیقعده این سال بعزم شکار فیل جانب نور نهضت نمودند و در عین بشکال فیل بسیار بااختراعات عجیب اصطیاد نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در سلخ ذیحجه این سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان اوزبک بتقریب بعضی ادهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات پیش گرفت و هر چند مقیم خان که درین یوزش شجاعت خان خطاب یافت رفته او را دلایلی نصیحت آمیز داد قبول نمود

محل قابل و آنکه نصیحتی قابل

چو گوش هوش نباشد چه سود از گفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگی کرد چون خبر قرب موکب